جنش های اجتماعی سرخورده و ریشه های تروریسم

نه تروریست ها و نه گروه های تروریستی در فضایی مناسب ظاهر نمی شوند. بسیاری از گروه های تروریستی ریشه در جنبش های اجتماعی نامحبوب و ناکارآمد دارد.

در کلیت تاریخ پژوهش درباره تروریسم یک نظریه به طور مشخص غالب بوده است. محققان محیط خارجی را عامل اصلی در خشونت گروه های تروریستی دانسته اند. پژوهش هایی که بر محیط خارجی به مثابه علت اصلی ظهور و گسترش سازمان های تروریستی تمرکز می کنند. در بهترین شرایط همچنان تکامل نیافته و مبهم اند. مثلا گروهی درون جنبش های توده ای در این مطالعات مغفول مانده است. همچنین به ندرت تروریسم را از جنبه سرچشمه های اولیه آن در جنبش های اجتماعی مطالعه کرده اند. بسیاری از سازمان های تروریستی عصر کنونی ابتدا جنبش هایی اجتماعی بودند که نیل به هدفی خاص شکل گرفتند و به منظور تحقق برنامه هایشان تاکتیک های بدون خشونت را به کار می بردند. اما در نهایت تاکتیک های تروریستی به روشی برای عمل در همان جنبش هایی تبدیل شد که زمانی صلح طلب بودند.

تبیین سطح فردی از تروریسم برآن اند توضیح دهند به چه علت، افرادی که در جنبش های اجتماعی مشارکت می کنند به خشونت روی می آورند. بسیاری از محققان اولیه در دهه 1970 و 1980 به این نتیجه رسیده بودند که تروریسم نیازمند نوع خاصی از شخصیت است. از نظر آنها نوعی معین از شخصیت افراد مستعد پذیرش تروریسم و مایل به پیوستن به گروه های تروریستی است.

مرید راستین اثر اریک هوفر، با وجود قدیمی بودن، از جامع ترین کتابهای روان شناسی سیاسی درباره جنبش های اجتماعی و خشونت است. هوفر به شکلی واقعی به تروریسم نپرداخته است اما کتاب او را می توان برای تببین خشونت طلبی افراد در جنبش های اجتماعی به کار گرفت. از نظر هوفر، سرخوردگی فی نفسه و بدون در نظر گرفتن تأثیرات بیرونی قادر است از فرد، مریدی راستین بسازد. مهار کردن واکنش ها و تمایلات ذاتی ذهن سرخورده از جمله تکنیک های کارآمد برای تبدیل شدن به جنبشی توده ای است. "رها شدگان و طردشدگان اغلب مواد خام آینده یک ملت اند" به عبارت دیگر افرادی که از زندگی های شخصی خود ناخرسندند رستگاری را در پیوستن به جنبش های توده ای می یابند.

پارانویای شدید اغلب یکی از عناصر شکل دهنده شخصیت تروریستی معرفی شده است. پرل استاین در تحلیلی عمیق روی نه تروریست دریافت آنان افرادی خودمحور بودند که فقط یا هدف جبران ضعف های خود اقدام به حمله می کردند. پست در مطالعه ای دیگر، شماری تحلیل روان شناختی درباره تروریست ها را مدنظر قرار داد او دریافت کسانی که به تروریسم روی می آورند. در زمره افرادی هستند که توانایی ارتکاب خشونت را دارند. از نظر او تروریست ها کنش محور هستند. پرخاشگرانی که در جست و جوی هیجان و تحریک اند خودشیفته و دارای اختلالات ناشی از شخصیت مرزی اند. تروریست ها اغلب در زندگی های فروپاشیده بر می خیزند و روابطی خصمانه با پدران خود دارند. تروریست ها اغلب در زندگی فردی، حرفه ای و تحصیلی ناکام بوده اند.

شماری از محققان نیز برآن اند ارتکاب خشونت توسط تروریست ها فقط برای نفس ارتکاب خشونت است. علت این تروریست ها حتی پس از تحقق برخی اهدافشان تمایلی برای پایان دادن به خشونت نشان نمی دهند آن است که خشونت فی نفسه به هدف تبدیل می شوند. واینبرگ و پدازور نیز بر این باورند تغییر شکل سازمان های تروریستی فرایندی بی بازگشت نیست. یک گروه تروریستی و حزب سیاسی با توجه به اهداف رهبری می تواند بارها نقش هایش را جایگزین کند. از نگاه آلونسو افراد برای پیوستن به گروه های تروریستی تصمیمات منطقی و عقلانی اتخاذ می کنند. زیرا در عمل، این خشونت است که اهدال آنها را محقق می سازد. افزون بر آنکه برخورداری از قرابت اجتماعی- ساختاری با جنبش و سایر اعضای گروه هم ممکن است. سبب شود فرد به آن گروه بپیوندد به عبارت دیگر از نظر آلونسو افراد هویت کسانی را که با آنها دمخور می شوید به نحوی حساب شده می پذیرند از این رو، ممکن است حتی خشونت هدف افرادی نباشد که به گروه های تروریستی می پیونند اما در نهایت به هدفی ترغیب کننده برای سازمان های تروریستی تبدیل می شود.

مطابق نظر ریچاردسون تروریست ها به واسطه (انگیزه های) انتقام، شهرت و واکنش برانگیخته می شوند. تروریست ها از نگاه دیگران افرادی شناخته می شوند که باید رنج بکشند و آ«ها نیز خود را مدافع این قربانیان به شمار می آورند. از این رو تروریست ها با هدف دفاع از توده ها واکنش نشان می دهند و آسیب هایی را تلافی می کنند که به ایشان وارد شده است. تروریست ها همچنین برای کسب شهرت و تبدیل شدن به چهره ای معروف ولو از جهت منفی، دست به حمله می زنند تا در طول تاریخ در خاطره ها بمانند. آنها در پی کسب شهرت اند. گوپتا می افزایدکه تروریست ها نوع دوستانی خودخواه اند. زیرا در صدد انتقام از خطاهایی هستند که تصور می کنند. علیه توده ها اعمال شده است. از آنجا که تروریست ها ارزش های شخصی خود رادر بازی رساندن متعهدانه به جامعه شان و نیز تداوم بخشیدن به باورهای گروه ویژه شان می یابند. می توان گفت کنش های تروریستی برایند اولویت دادن به منافع فردی است.

**نقش رهبری در رادیکال شدن**

رهبری در جنبش اجتماعی را نیز از علل رادیکال شدن آنها به شمار آورده اند. وبر سه نوع رهبری را مطرح می کند. سنی قانونی عقلانی و کاریزماتیک رهبری سنتی آن نوع رهبری است که چون همواره به این شیوه بوده است عامه مردم به مشروعیت آن باور دارند. مانند پادشاهی رهبری قانونی – عقلانی بر پایه این ایده است که به افراد اقتداری اعطا شده است که متکلی به تأیید نظام قانونی است. نمونه این نوع رهبری دموکراسی است که در آن به برخی افراد به این علت که در انتخاباتی پیروز شده اند که ویژگی های آن در در قانون اساسی تعیین شده اقتدار داده شده است. با توجه به هدف کتاب، ما یا نظریه وبر درباره رهبری کاریزماتیک سروکار داریم. ماکس وبر در کتاب جامعه شناسی دین بیان می کند "پیامبر به شکلی ناب، فردی بخوردار از کاریزماست که به واسطه فضیلت رسالتش آموزه دینی یا فرمان الهی را ابلاغ می کند" کاریزما موهبتی است که خالق به او عطا کرده یا به صورت طبیعی برای او تضمین شده است. از این روست که فرد کاریزما خواسته هایش را بر جامعه تحمیل می کن که متعاقبا با وظیفه پیروی از دستوراتش کامل می گردد. به تعبیر وبر، فردی که کاریزما به او اعطا شده رهبری مادرزاد است و بزرگتر از زندگی است.

همچنین رهبرانبرخوردار از کاریزما می توانند عاملی در عزم جنبش اجتماعی برای استفاده از تروریسم باشند. طبق تعریف، این رهبران برخوردار از کاریزما هستند هرچند نه به در حدی که وبر توصیف می کند. از نظر دوناتلا دلاپورتا و ماریو دیانی رهبری کاریزماتیک در جنشب های اجتماعی "در معنای وبری کاریزماتیک اند و بیش از هرچیز مبتنی بر توانایی آنها در انسجام بخشیدن جنبش به مثابه یک کل و سهم آنها در ایجاد هویت جمعی است". هوفر این نوع رهبران جنبش های توده ای را مردان سخن توصیف می کند. این "رهبران متعصب" هنگامی ظهور می کنند که نظم حاکم بر بی اعتبار شده باشد. در لحظه نخستین اقدام یعنی تضعیف نهادهای حاکم، عادی سازی ایده تغییر برای توده ها و زمینه سازی پذیرش باوری نو فقط به دست مردانی ممکن است که نخست و پیش از هر چیز سخنگو یا نویسنده اند و همگان ایشان را با این عناوین به رسمیت شناخته اند. همین رهبران یا مردان سخن بعدها مسئول کنش های ستیزه جویانه ای خواهند شد که توده ها آن را مرتکب می شوند.

مطابق نظر لوئیس ریچادسون رهبران گروه های تروریستی عموما در زمره افرادی هستند که تحصیلات آموزشی عالی برخوردارند و پیشینه اقتصادی – اجتماعی بالای هم دارند. رهبران مسئول برنامه ریزی آموزشی، ارائه ایدئولوژی، شناسایی هویت دشمن و تبیین راهبرد هستند. رهبران به لحاظ سنی از دیگر اعضای گروه بزرگترند و به لحاظ شخصینیز تداعی کننده گروه یا مأموریت آن اند. رهبری که مستعد کنش ستیزه جویانه است جنبش اجتماعی را تجسم می بخشد.

از نظر داوسون گونه های رهبری کاریزماتیک، ناپایداری بیشتری دارند. چون در این بین مسائلی خاص مطرح است که ریشه در مشروعیت ذاتی رهبر کاریزما دارند. مسائلی مانند لزوم حفظ و تداوم شخصیت فرد کاریزما، تنظیم اثرات روان شناختی یکسان سازی هویت پیروان با رهبر، گفتگو درباره عادی سازی کاریزما و دستیابی به موفقیت های جدید کاریزما لازم است. اقتدار خود را به طور مداوم حفظ کند تا جایی که همین ثبات، عامل تعریف گروه خواهد بود. رهبر کاریزما برای حفظ اقتدارش شش راهبرد را به کار بگیرد 1) جابه جایی آموزه ها و خط مشی ها 2) افزایش مطالبه خدمات و تعهدات از پیروان 3) باز با هراس گروه از مجازات شدن از طریق ساخت دشمنان جدید و قوی تر 4) پایان دادن به مخالفت ها از طریق تضعیف آشکار رهبران جدید درون گروه 5) آزمون وفاداری اعضا از طریق جداسازی آنها از یکدیگر و در نهایت 6) تغییر در محیط فیزیکی گروه. رابینز با این دیدگاه همسویی دارد که در تروریسم مذهبی با وجود جهان بینی های آخرالزمانی و سازماندهی توتالیتری این رهبری کاریزماتیک است که نقش عامل اصلی را دارد. بر اساس آنچه از مطالعه ادبیات موضوع بر می آید، رهبری کاریزماتیک در مقایسه با رهبری سنتی یا گونه های رهبری قانونی – عقلانی در نگاه وبر، نقش ابزاری بیشتری در رادیکال کردن جنبش دارد.

**نظریه ناکامی – پرخاشگری و محرومیت نسبی**

نظیه ناکامی-پرخاشگری نیز می تواند به تببین علت روی آوردن جنبش های اجتماعی به استفاده از تکنیک های تروریستی کمک کند. در سال 1939 پنج روان شناس کتاب ناکامی و پرخاشگری را منتشر کردند. طبق استدلال دالرد و همکارانش ناکامی و سرخوردگی انسان همواره به پرخاشگری منتهی می شود. البته پرخاشگری در کتاب، کلی تعریف شده است. دالرد به طور ویژه توضیح می دهد پرخاشگری اغلب مواقع ممکن است به شکل اظهار نظری انتقادی، موضوعی تدافعی تفکری خشمگین یا حتی درهم کشیدن چهره نمایان شود. تهاجم می تواند به صورت خشونت فیزیکی فرد نمایان شود. اما همواره به این شکل نیست.

نظریه دالرد را بعدها برکوویتز و همکارانش گسترش دادند از نظر برکوویتز ناکامی پرخاشگری مدلی کلی تر برای رابطه بین محرک های ناخوشایند و اثر منفی است. اثر منفی یعنی احساسات ناخوشایند مانند عصبانیت اندوه، رنج ی کینه توزی این اثر منفی سبب می شود. بازیگر در کنار سایر واکنش هایی که به این تجربه منفی ربطی دارند. برای اثر منفی سبب می شود بازیگر در کنار سایر واکنش هایی که به این تجربه منفی ربط دارند برای جنگ یا گریز اقدام کند. افراد متناسب با اینکه اثر منفی را چگونه می بینند و ارزیابی می کنند و نیز نوع کنترلی که بر احساسات خود دارند به این ناکامی واکنش نشان می دهند. در هر صورت، این فرد است که انتخاب می کند ناکامی اش منتهی به پرخاشگری بشود و همین انتخاب نیز نشان دهنده بی همتایی فرد است. جنبش های اجتماعی نیز مانند افراد، چنانچه نتوانند اهداف خود را محقق کنند ممکن است به همین شکل سرخورده شوند و به خشونت روی بیاورند.

بعدها رابرت گر در سال 1970 در کتاب چرا انسان ها شورش می کنند؟ نظریه ناکامی پرخاشگری را به آنچه "نظریه محرومیت نسبی" نامید گسترش داد. گر اصطلاح محرومیت نسبی را به این منظور ارائه کرد که تنش ایجاد شده بین آنچه فرد تصور می کند باید داشته باشد و آنچه در عمل از آن برخوردار است را تبیین کند. بر اساس این نظریه، زمانی که افراد تصور می کنند چیزهای که استحقاق آن را دارند دریافت نمی کنند، شورش می کنند و از طریق تلاش برای به دست آوردن چیزهایی که می خواهند یا نیاز دارند درصدد بهبود وضعیت برمی آیند. بدیهی است اینجا خشونت به ابزاری برای جبران وضعیت نابرابر تبدیل می شود. نظریه گر اساسا تبیینی اقتصادی است. به این معنا که افراد به ویژه به خاطر فقر یا نارضایتی از وضعیت اقتصادی شان به تروریسم روی می آورند.

به هر حال رهبری در این موضوع بسیار مهم است و رادیکال شدن رهبری باید با عمق بیشتری بررسی شود. رادیکال شدن یک ستیزه جو را نمی توان به حساب شست و شوی مغزی توسط رهبری گذاشت. اگر این گونه باشد نتایج محل بحث اند. زیرا محققان اغلب به این نتیجه رسیده اند که این افراد پیش از آنکه تروریست شوند عملکرد مطلوبی در درون جامعه داشته اند من خودم دریافته ام تروریست ها نوعا نه فقیرند و نه افرادی با تحصیلات پایین اگرنه همه آنها دست کم بسیاری از این افراد از جمله دانشجویان پزشکان وکلا و معلمانی که در میان آنها حضور دارند تحصیل کرده و متعلق به طبقه متوسط اند. این افراد قطعا دیوانه به نظر نمی آیند. ورتیگنر در کتابی در باره پیکارجویی اسلامی مطالعات تیلی استرن و کرنشو و شماری دیگر از محققان را این گونه جمع بندی کرده است. ما مجموعه ای معین از گزاره های علی-معلولی را که قادر باشد تروریسم را به مثابه کل تببین کند در اختیار نداریم. از نظر او این تمرکز بیش از حد بر تحلیل تک عاملی، به ویژه در محاسباتی که به بررسی رابطه میان پیکارجویی و شرایط و امکانات مادی می پردازد همچنان اهمیت خواهد داشت. هر تروریستی متفاوت است و از این رو هر مسیری برای رادیکال شدن نیز متفاوت است.

افزون بر این، تببین هایی مانند نظریه محرومیت نسبی نیز مشکل آفرین اند. تمایل من به ارتکاب خشونت همواره با افزایش محرومیت نسبی یا افزایش نارضایتی از موقعیت کنونی ام به فعلیت نمی رسد. مثلا من به جای ارتکاب خشونت می توانم خودم را از عرصه عمومی کنار بکشم یا آشکارا به رژیم حاکم اعتراض کنم. ضعف مطالباتم در منعکس کردن وضعیت فعلی ام همواره به خشونت منجر نمی شود. در واقع، در اغلب موارد افراد به میزانی که موفیتشان بدتر می شود. متزلزل نمی شوند. ممکن است همپای بدتر شدن موقعیت اقتصادی فرد در زندگی، به همان نسبت نیز خوش بینی به تغییر موقیت تنگدستانه اش کاهش یابد. گذشته از این، گروه های تروریستی هدفی سیاسی را برای خود در نظر دارند که همواره با نیازهای اقتصادی شان تعریف نمی شود. تروریسم تاکتیکی سیاسی است.

با این حال، دالرد و دیگر نویسندگان همکارش امیدوارند بتوانند دلیل روی آوردن افراد به خشونت را تبیین کنند. ناکامی منجر به پرخاشگری می شود. اما پرسش این است چه میزان با چه نوع ناکامی در خصوص جنبش های اجتماعی به خشونت می انجامد؟

**اخوان المسلمین:**

رادیکال شدن اخوان المسلمین در مصر محصول سه عامل بود که در کنار هم تبیین کننده چرایی به کارگیری تاکتیک های تروریستی توسط این جمعیت است. نخستین عامل، رهبری کاریزماتیک حسن البنا بود. در اینجا البنا با شاخص های رهبری کاریزماتیک و بر منطبق است. او خواهان اطاعت پیروانش بود و آنان نیز زمانی که استفاده از تاکتیک های تروریستی توسط دستگاه مخفی را ا جازه داد، دستوراتش را پذیرفتند. دومین عامل که سبب به کارگیری تاکتیک های تروریستی توسط جمعیت شد رادیکال شدن خود حسن البنا بود. البنا از ابتدا اخوان المسلمین را همانند سازمانی تروریستی ایجاد نکرد. چند سال طول کشید که البنا تاکتیک های تروریستی را در جمعیت به کار بگیرد. عامل سوم رادیکال شدن اخوان المسلمین سرخوردگی بود. پس از آنکه دو مرحله تبلیغات و ایجاد تشکیلات در اخوان المسلمین سبب بروز تغییری در جامعه مصر نشد. سرخوردگی در سطحی وسیع گسترش یافت و سبب روی آوردن آنها به روحیه تهاجمی شد. ا ز آن پس بود که البنا با مرحه اجرا و اقدام در اخوان المسلمین یعنی به کار گیری تاکتیک های تروریستی توسط دستگاه مخفی به منظور مجازات و اصلاح جامعه و دولت مصر موافقت کرد. اخوان در سال 1945 نخستین حمله تروریستی اش را مرتکب شد و به این ترتیب، فرآیند تبدیل جنبشی اجتماعی به سازمانی تروریستی تکمیل شد.

به نظر می رسد باید حوزه ای پژوهشی در خصوص جنبش های اجتماعی مسلمانان شکل بگیرد تا عواملی را که سبب پیوستن افراد به این گونه جنبش های افراطی می گردد را بررسی کند. و اینکه چرا حتی پس از آنکه سازمان مشوق تروریسم می شود. آنها همچنان در سازمان می مانند. برخی نوشته های قدیمی تر مانند اثر اریک هوفر به این موضوع پرداخته اند اما بسیاری از یافته های آنها مبتنی بر خلأهای روان شناختی فردی تندروهاست. افراد پس از اطمینان از این فراخنای شناختی در جنبش به زعم خود تلاش می کنند به سازمان مشروعی بپیوندند که در ظاهر تفسیری عالمانه از اسلام ارائه می کند. سازمان متعاقب پیوستن به این افراد به این جنبش مذهبی آنها را برای مشارکت در گونه ای از فعالیت های رادیکال متحول و آماده می سازد که از نظر آنان سبب نیل به رستگاری یا ورود بدون مانع به بهشت می شود. در چنین شرایطی پیامدهای اقدام خشونت آمیز را روی اختیار پذیرفته می شود.

**رادیکال شدن اکین:**

در مجموع سه عامل در رادیکال شدن اکین و پس از آن حملات تروریستی اتا نقش داشتند. عامل نخست رهبری اولیه بود که در اتکاب نخستین دور خشونت اتا نقش اصلی را ایفا کرد. عامل دوم که سبب شد اتا به سمت رادیکال شدن سوق یابد سرخوردگی بود. خلأ موفقیت که اعضای اکین یا ملی گرایان باسک آن را تجربه کردند حس ناکامی آ«ها را تشدید کرد تا جایی که تروریسم گزینه مرجح آنها شد. نه سال به طول انجامید تا سازمان اتا به این نتیجه برسد که تروریسم استفاده کند. سومین عامل کشیده شدن اتا به رادیکال شدن ارتقای شخصیت های خشونت طلب در سلسله مراتب سازمانی بود. بسیاری از بنیان گذاران اتا و اکین که بعدها رهبری آن را نیز در دست گرفت، استفاده از تروریسم را هم گسترش داد و هم تقویت نمود.

رهبری کاریزماتیک در رادیکال شدن اکین یا شکل گیری اتا نقشی نداشت. این امر احتمالا به این سبب است که سازمان اتا با نوعی رهبری افقی هدایت می شد. یعنی اعضای قدرتمند بسیاری در گروه حضور داشتند و لذا این فرد مشخص قادر نبود رهبر اصلی اتا یا اکین شود. هیچ فردی تجسم بخش اکین یا اتا نبود. بی شک، رهبری در رادیکال شدن گروه اهمیت داشته است اما شماری از افراد مسئول رادیکال شدن آن بودند. شاید به همین سبب بود که اتا بعدها با کودتای رهبری رودر رو شد. زمانی که همه رهبران اولیه از سازمان اخراج شدند و اعضای خشنت طلب به قدرت رسیدند و سازمان را بیش از هر زمان دیگری به طرف خشونت کشاندند.

**رها سازی کلمبیا:**

ایجاد و رادیکال شدن فارک ریشه در سه عامل دارد. رهبری کاریزماتیک مارولاندا در ایجاد فارک و روی آوردن سازمان به تاکتیک های تروریستی مهم بود. سرخوردگی ناشی از چندین رویداد کمک کرد فارک به تاکتیک های خشونت آمیز روی آورد که می توانست به تحقق دستور کارهایش کمک کند. در نهایت رادیکال شدن حزب کمونیست و استفاده آن از گروه های چریکی سبب تشکیل سازمانی چریکی شد که به سازمانی تروریستی تحول یافت.

فارک در روزهای نخست شکل گیری نسبتا ضعیف بود و بیشتر سازمانی دفاعی به شمار می رفت. فارک از جانب ارتش کلمبیا و دامداران و گله داران بزرگی که در صدد بازپس گیری زمین ها از دهقانان بودند تحت فشار بود. به تدریج فارک گسترش یافت و توانست از دهقانان حفاظت کند. به آنها زمین های تازه بدهد و خدمات اساسی برای مناطق تحت کنترلش فراهم کند. با گذشت زمان ایده دفاع از خود در برابر دولت شکل گرفت و فارک نیز به همین شیوه عمل کرد:

آنها فارک همواره قربانیانی بودند که توانستند با اراده خود دشمن را شکست دهند شکوفا شدن گروه های خود دفاعی بخش چریکی سازمان را تقویت کرد گروه های خود دفاعی به ناچار خود را تکثیر کردند و سبب تقویت فارک شدند. بخش سیاسی حزب کمونیست درصدد بود که کنترل خود را حفظ کند اما شورشیان حزب به سرعت حملات را شروع کردند. پیروزی های نظامی قدرت سیاسی بیشتری برای فارک به ارمغان آورد. به زودی آشکار شد که شورشیان رهبران سازمان خواهند شد.

با این حال، فارک و دیگر گروه های چریکی همواره از همه دهقانان حمایت نکردند. مردم بومی که بخشی از دهقانان را تشکیل می دادند اغلب مورد حمله قرار می گرفتند. اپل بام در این باره گفته است:

ارتش های چریکی اصلی (شناخته شده با نام های اختصاری اسپانیایی خود با عناوین فارک، ای ال ان و ای پی ال) فعالیت هایشان را در کوهستان های غربی کالداس و ریسارالدا متمرکز کرده و مدعی بودند از حق بومیان برزمین حمایت کرده اند. رهبران بومی مایل نیستند با هیچ یک از طرفین خصومت داشته باشند و تلاش کرده اند بیرون ماجرا بمانند و لذا موضوعی بی طرف اتخاذ کنند. اما این موضع گیری آنها را در برابر سرکوب حمایت نکرده است. نیروهای نظامی و شبه نظامیانی که ادعا شده است از جانب مالکان زمین و سیاستمداران حمایت شده اند فعالان بومی را به قتل رسانده اند. الگویی که در سراسر کشور تکرار شده است.

افزون بر این، کلاین توضیح می دهد که مناطق کنترل فارک عموما مناطقی بود که از نظر دولت کلمبیا جمهوری های مستقل به شمار می رفت. چرا که فارک بر این مناطق کنترل کامل داشت. نشانی از حاکمیت قانون در این مناطق نبود. فارک مناطقی را به دست می آورد که دهقانان در آنجا محصولات غیرقانونی به عمل می آوردند. فارک به مجرد آنکه با فشار بیشتری از جانب نیروهای دولتی مواجه می شد، که هزینه های مالی آنها را دولت آمریکا تأمین کرده بود. دست به اقداماتی می زد که هدف آن آسیب رساندن به مردم غیرنظامی بود مانند مین گذاری، بمب های ساخته شده با سیلندرهای گاز، هواپیماربایی، قتل روزنامه نگار فعالان صلح و مقامات منتخب و حمله به گردشگاه های عمومی این گونه حملات علیه مردم غیرنظامی فقط باعث کاهش میزان محبوبیت فارک در میان دهقانان شد. با وجود این، فارک به طور مستمر به تصرف سرزمین های بیشتری ادامه می داد. در مقابل ارتش کلمبیا دهقانانی را که مایل بودند در برابر فارک از خود دفاع کنند آموزش می داد و به کار می گرفت. این گروه ها به منظور دفاع از خود در برابر فارک تشکیل شده بودند.

فارک از سال 1964 تا حدود 1966 با موارد جدی از ریزش در میان اعضایش رویارو شد. دولت کلمیا در سال 1964 طرح لاسو را آغاز کرد. براساس طرح لاسو 16 هزار نظامی دره مارکتالیا اصلی ترین پناهگاه فارک و هوادارانش را محاصره کردند. هم زمان نیروی هوایی کلمبیا منطقه را به شدت بمباران کرد. طرح لاسو در کنار سایر اقدامات ارتش کلمبیا بین سالهای 1966 تا 1968 سبب نابودی 70 درصد تسلیحات فارک و از دست رفتن بخش بزرگی از سربازانش شد. با این حال بیشتر محققان بر آن اند که فارک و دهقانان چندان تحت تأثیر اجرای طرح لاسو قرار نگرفتند. فارک بعد از سال 1966 در صدد برآمد با اجرای برنامه ای گسترده، گروه های چریکی سیار و مخفی ایجاد کند. شمار نیروهای فارک تا سال 1988 به بیش از هزار سرباز افزایش یافت. فارک در دهه 1980 به گروه تروریستی وحشت انگیزی تبدیل شد.

**ببرهای سیلان**

سه عامل، تبیینی بدیل را برای ظهور ال تی تی ای به دست می دهند، عامل نخست، رادیکال شدن حزب فدرال تامیل و بنیان گذار آن، چلونایاگام، بود. چنانچه حزب بنیان گذار ناسیونالیسم تامیلی و بنیان گذار آن رادیکال نمی شدند، احتمالا یا ال تی تی ای شکل نمی گرفت یا مردم تامیل و بنیان گذار آن رادیکال نمی شدند، احتمالا یا ال تی تی ای شکل نمی گرفت یا مردم تامیل آن را تحمل نمی کردند. عامل دوم، سرخوردگی گسترده درون احزاب سیاسی تامیل و جمعیت تامیل در پی اجرای برنامه های محرومیت و سرکوب دولت که استفاده از تاکتیک های خشونت آمیز را از نظر سازمان توجیه کرد. سوم اینکه، انباشت این سرخوردگی منجر به تشکیل ای تی تی ای و هم زمان ارتقای شخصیتی خشونت طلب مانند پرابهاکاران شد. در نهایت، رهبری کاریزماتیک پرابهاکاران سرخوردگی تامیل ها از جبهه متحد آزادی بخش تامیل را مهار کرد و سازمان تروریستی ال تی تی ای را ایجاد کرد.

مطالعات موردی بیشتری برای دستیابی به نتایج قطعی تأثیر رهبری کاریزماتیک ضرورت دارد. با این حال، به نظر می رسد وقتی که رهبران کاریزما به پیروان فرمان می دهند از خشونت استفاده کنند فرمان آنها نوعا پیروی می شود. از این رو، نقش این افراد در رادیکال شدن سازمان بسیار مهم است.

بدیهی است که در این باره باید پژوهش های بیشتری انجام شود که با برخی شواهد قطعی نشان داده شود که با حذف رهبر کاریزما مثلا با قتل با حبس چه تحولاتی رخ می دهد. آیا حذف رهبری روشی مؤثر در نابود کردن سازمان های تروریستی است یا سبب شکل گیری مجدد سازمان تروریستی انتقام جو و کینه توزی می گردد که حتی بیش از سلف خودش خشونت طلب است؟

پرابهاکاران در مه سال 2009 به دست نیروهای سری لانکا به قتل رسید. در ابتدا برخی تردیدها در قبال گزارش های قتل مطرح بود اما مدتی بعد شواهد مبتنی بر دی ای ان ای او نشان داد پرابها کاران واقعا کشته شده است. جانشین برگزیده او تی اس پاتماناتان با به قول پرابهاکاران، کی پی پس از مرگ پرابهاکاران اقدامات کمی برای ال تی تی ای صورت داد. در واقع، شمار اعضای سازمان به شدت کاهش یافت. همانند بیشتر سازمان های تروریستی نظیر دسته ارتش سرخ، فارک یا اخوان المسلمین زمانی که رهبر کاریزما کشته یا اسیر شود. سازمان دوره ای از آرامش را تجربه می کند که ممکن است در همین دوره می توان تشخیص داد که سازمان مرده است. دورانی از تردید که در آن روشن نیست سازمان بتواند دوباره خود را بازسازی کند. اخوان المسلمین بعد از مرگ حسن البنا، گروه های خود را مجددا سازمان دهی کرد و حتی با ظهور سید قطب بیش از پیش خشونت طلب شد. اما در خصوص فارک عکس این وضعیت رخ داد. پس از مرگ مانوئل ماولاندا و خاکوووبوآرناس این سازمان نتوانست خود را بازیابی کند. اما زمان این مسئله را نشان خواهد داد. دسته ارتش سرخ پس از مرگ آندرئاس بادر و شماری دیگر از رهبران نهایتا توانست خود را بازیابی کند اما هرگز نتوانست به سطح خشونتی برسد که رهبران اولیه به دنبال آن بودند.

زمان، آخرین داوری خواهد بود که آیا ال تی تی ای بار دیگر ظهور خواهد کرد یا نه. هزینه این درگیری ها برای مردم سری لانکا سرسام آور بوده است و ویرانی ها به لحاظ سیاسی اجتماعی، و اقتصادی بسیار گسترده است. اکنون زمانی است که مردم تامیل باید تعیین کنند ال تی تی ای ادامه یابد یا متوقف شود و هدف نهایی شان را از میان صلح یا جدایی طلب برگزینند.